

تأملی در پوزیتیویسم منطقی

“Logical Positivism”

محمد فنائی

شماره: آنچه در این مقاله می‌خوانید فشرده‌ی دو کنفرانس از نگارنده است در محفلی از اخوان الصفا در حوزه علمیه قم که به عزم بررسی فلسفه‌های معاصر تشکیل می‌گردید.

ولی از راهی دیگر امکان ما بعد الطبیعه را به عنوان یک علم منکر شد. به نظر وی معارف حقیقی یا پیشینی‌اند و بی‌تجربی، و متافیزیک نه پیشینی است نه تجربی. لذا عقل نظری به آن راه ندارد و قضایای متافیزیکی غیر قابل تحقیق و جدلی‌الطرفین (Atinomy) است.

اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) با تقسیم‌بندی جدیدی در علوم و اخراج متافیزیک از لیست دانش‌های حقیقی، رسماً فلسفه تحصلی را بنا کرد.

برتراند راسل از کسانی است که سهم عمده‌ای در پیدایش پوزیتیویسم منطقی داشته است. بیشترین تأثیر وی از طریق منطقی بود که با وایتهد در کتاب اصول ریاضیات به شرح آن پرداخت. کارل پوپر از راسل به عنوان بانی معنوی و مؤسس فکری پوزیتیویسم نام می‌برد.

سنت تجربه‌گرایی معاصر از فرنسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) آغاز شد. وی پس از اعلام ناتوانی روش‌های افلاطونی و ارسطویی پژوهش معرفت، روش مشاهده و استقراء را به عنوان تنها راه درست و موفق کاوشی علمی برگزید. این مشرب توسط جان لاک، بارکلی و دیوید هیوم پی‌گیری و تقویت گردید.

دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۶۶) که شاخص‌ترین چهره امپریسم است هر نوع معرفت ناشی از غیر تجربه را انکار نموده و متافیزیک را سفسطه و بی‌مدلول می‌دانست.

تحلیل او از مفهوم علیت و ارجاعش به عادت ذهن، راه هرگونه جهان‌شناسی عقلانی را مسدود می‌کرد.

کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) نیز که توسط هیوم از خواب دگماتیسم بیدار شده بود، هر چند تجربی مسلک به مفهوم متداول آن نبود

مکانیک و آراء آینشتین از یکسو و ضعف مفرط فلسفه و مخالفت ایدآلیسم آلمانی با علم، و ابهام و اغلاق فلسفه‌هایی چون هگل و هایدگر از سوی دیگر، از عوامل گرایش به پوزیتیویسم و بخصوص تلقی خصمانه آنها از فلسفه است.

واژه پوزیتیویسم

واژه پوزیتیو (Positive) به معانی «نهادن»، «واقعی» و «مثبت» آمده است. پوزیتیویسم، گاهی مرادف با آمپیریسم (Empirism) بکار می‌رود.



از نخستین کسانی که واژه پوزیتیو را به مفهوم فلسفی آن بکار برده فرنیسی بیکن است در کتاب خود «درباره اصلها و منشأها».

واژه پوزیتیویسم شاید برای نخستین بار، در مکتب «سن‌سیمون» بکار رفته است. پوزیتیویسم به عنوان یک مشرب فکری، به وسیله آگوست کنت مطرح شد. و بالأخره پوزیتیویسم منطقی، عنوانی است که به مجموعه افکار حلقه وین داده شده است.

بسیاری از اندیشه‌های اساسی پوزیتیویسم، میراث لودویک ویتگنشتاین است، او بود که رسماً مفاهیم فلسفی را بی معنا و مهمل دانست و براهمیت زبان تأکید کرد.

متن رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین در حلقه وین (Viennacirde) قرائت می‌شد. آیر، که از پوزیتیویستهای نامی است، می‌گوید نظریات من از راسل و ویتگنشتاین ناشی شده که آن خود نتیجه منطقی اصالت تجربه بار کلی و هیوم است. (۱) از دیگر چهره‌های مؤثر در پیدایش پوزیتیویسم، ارنست ماساخ (Ernst Mach) (۱۸۳۸-۱۹۱۶) عالم اتریشی است. وی دنبال رواصلت تجربه بار کلی و هیوم است. علم به نظر او چیزی جز توصیف تجربه نیست. وی در باب متعلق ادراک اصالت واقعی نیست.

بنیان رسمی پوزیتیویسم منطقی اعضای حلقه وین می‌باشند که در سال ۱۹۰۷ تشکیل گردید. برخی از اعضای این حلقه عبارتند از هانس هان، اتونورات، فلیپ فرانک، مورتیس شلیک، کارناپ، کورت گورل و ...

تلاشهای حلقه وین تا سال ۱۹۳۰ در شکل‌های مختلف تحقیقاتی و انتشاراتی به گرمی ادامه داشت، لیکن از این تاریخ تا حدود سال ۱۹۴۰ به تدریج به علل گوناگون سیاسی، طبیعی و غیره متوقف گردید و حلقه فرو پاشید، اما تأثیر عمیق خودش را در گسترش اصالت تجربه منطقی برجای گذاشت.

این پیشینه تاریخی به علاوه وقوع انقلابات علمی، بخصوص در فیزیک و

عمدتاً ناشی از کاربرد نادرست زبان است نه از خود موضوع. گیلبرت رایبل (Gilbertryle) در کتاب «مفهوم ذهن» (Conceptomind) بسیاری از اندیشه‌های نامفهوم را ناشی از کاربرد غلط واژه‌هایی چون «دانستن»، «باورد داشتن»، «استنباط کردن» و غیره می‌داند.

پس از این اشاره کوتاه به برخی اصول اساسی پوزیتیویسم، اهم مواضع این مکتب را به اختصار مرور می‌کنیم.

پوزیتیویسم و انواع قضایا

برای آشنایی اجمالی با پوزیتیویسم منطقی از تقسیماتی که کانت در قضایا نموده آغاز می‌کنیم. کانت دو تقسیم در قضایا انجام می‌دهد: یک، تقسیم منطقی و دیگری تقسیم شناخت شناسانه.

در تقسیم نخست قضایا دو قسمند:

۱- تحلیلی (Analytic)

۲- ترکیبی (Synthetic)

احکام تحلیلی، توضیحی‌اند، در این قضایا چیزی در محمول نیست که قبلاً در موضوع نباشد ولو با وضوح کمتر، مانند اینکه: «هر جسمی ممتد است».

اما احکام ترکیبی، توسیعی‌اند و محمول چیزی بر موضوع می‌افزاید، چون موضوع و محمول از حیث مفهوم از هم بیگانه‌اند لذا به صرف تصور موضوع، محمول را نمی‌توان بدست آورد.

در تقسیم دوم، کانت شناخت‌ها را به دو وجه تقسیم می‌کند:

الف- مقدم بر تجربه (apriori)

ب: مؤخر از تجربه یا بعدی (aposteriori)
شناخت‌های مقدم بر تجربه عقلی محض

برخی اصول اساسی پوزیتیویسم منطقی

۱- آمپریسم و تجربه‌گرایی (Empir-ism) و انکار هر گونه معرفت ناشی از غیر حس و تجربه و رویارویی با اصلت عقل (Rationalism).

۲- فنومنیزم (Phenomenisme) یا اصلت پدیدار که بین ذات و عوارض تمایز واقعی قائل نیست و از همین رو به چیزی به نام جوهر باور ندارد، زیرا بر اساس اصلت تجربه محض راهی برای شناخت چیزی جز ظواهر و پدیدارها وجود ندارد.

۳- نومیالیزم یا اصلت تسمیه (Nom i nallism) آنچه با تجربه و حس معلوم است افراد و اشخاص جزئی خارجی است، و کلی واقعیتی جز یک نام که اشاره به افراد جزئی است ندارد.

۴- متافیزیک و الهیات و ارزشها، خارج از زمره علوم بوده، ما به ازاء واقعی برای اینها نیست.

۵- روش‌شناسی علوم تجربی قرن ۱۹ و تکیه بر متدلوژی و فلسفه علم.

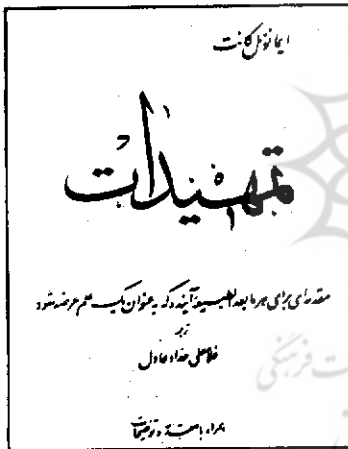
۶- منطقی نمادین و پیوند عمیق با اتمیسم منطقی (Logicalatomism) که بر پایه کتاب «اصول ریاضیات» (Principia Mathematica) بنا شده است. بر این اساس، منطق، ریاضیات و زبان از نظر ساختمان همانند و با ساخت جهان متناظرند.

۷- توجه عمیق به ساخت منطقی زبان و گروه‌خوردن با تحلیل زبانی (Linguistics) در این فلسفه گفته می‌شود که وظیفه فیلسوف فهم کاربرد درست واژه‌ها است.

معضلاتی که در فلسفه‌ها دیده می‌شود،

منطق و ریاضیات از این دسته‌اند.

ب- ترکیبی تجربی، که منحصر در قضایای علوم طبیعی است. قضیه معرفت بخش منحصر در قضیه ترکیبی تجربی است و علمی جز در این قالب نداریم. هر خبری که حکایت از چیزی می‌کند لاجرم تجربی است. اما قضایای تحلیلی همانگویانه و توتولوژیک (Tautologic) هستند که چیزی بر دانش ما نمی‌افزاید و خبری به ما نمی‌دهند، از اینرو فاقد مضمون و محتوا می‌باشند، هر چند قضایایی معنا دارند.



برخی از ویژگیهای قضایای تحلیلی

- ۱- تکرر معلوم و فاقد مضمونند.
- ۲- یقینی هستند، چون انکار یک قضیه تحلیلی در واقع قبول تناقض است.
- ۳- ابطال ناپذیرند، زیرا ابطال یک قضیه تحلیلی اثبات سلب شیء از نفس و تناقض است.
- ۴- کلی و عمومی‌اند، والا اگر حکم از بعضی از افراد سلب شود بدین معنی است که محمول امری است عارضی و بیرون از حقیقت موضوع و گرنه سلب شیء از نفس

می‌باشند، و عقل در این گونه احکام نیازی به مشاهده و تجربه خارجی ندارد. در قضایای متأخر، عقل برای حکم کردن محتاج به تجربه است قضایای تحلیلی بطور عموم مقدم بر تجربه‌اند احکام تحلیلی فقط مبتنی بر اصل امتناع تناقض‌اند. اما قضایای ترکیبی به دو قسم قبلی و بعدی تقسیم می‌شوند و هر دو به چیزی بیش از امتناع تناقض نیازمندند، که در احکام ترکیبی مقدم بر تجربه، عقل محض و فاهمه محض آن را تأمین می‌کند و در احکام ترکیبی مؤخر از تجربه، تجربه آن را تأمین می‌کند.

بنابراین قضایای معتبر و موجه سه قسمند:

- ۱- قضایای تحلیلی، مانند تعاریف و آنچه در منطق آمده است.
- ۲- قضایای ترکیبی مقدم بر تجربه، مانند ریاضیات.
- ۳- قضایای ترکیبی مؤخر از تجربه، مانند کلیه قضایای علوم طبیعی.

اما قضایای متافیزیکی، قضایای ترکیبی هستند که نه مقدم بر تجربه، عقل به آنها می‌رسد و نه بوسیله تجربه می‌تواند به آنها راه یابد، لذا عقل نظری راهی به آن ندارد و در آن سوی میدان بحث و کاوش نظری قرار دارند و از همین رو فاقد اعتبار علمی‌اند. (۲)

پوزیتیویستها شدیداً منکر قضایای تألیفی ما تقدم هستند. به نظر آنها قضایای تألیفی همان قضایای تجربی می‌باشند و قضایای ما تقدم همان قضایای تحلیلی هستند. بنابراین تحلیلی و ترکیبی متناظرند با ما تقدم و متأخر و دو تقسیم بر یکدیگر منطبق‌اند.

پس دو قسم قضیه بیش نداریم:

الف- تحلیلی که ما تقدم است و قضایای

بیشتری که از آنها داریم ارزش احتمالی آنها بالاتر از قضایای علوم طبیعی است. بنابراین تفاوت ریاضیات با علوم طبیعی، تفاوت در درجه است، نه تفاوت در نوع. از همین جهت علی الاصول قضایای ریاضی نیز قابل نقضند.

آیر می گوید: این نظر صحیح نیست، ضرورت و ابطال نا پذیر بودن این قضایا جای تردید ندارد، حتی اگر تجربه‌ای خلاف آنها را نشان دهد، خواهیم گفت در تجربه خطایی رخ داده است. لیکن تسلیم اصالت عقل نیز نمی‌شویم، بلکه می‌گوییم قضایای ریاضی تحلیلی‌اند و قضایای تحلیلی به دلیل اشتغال موضوع بر محمول و عدم افزایش محمول بر موضوع، فاقد محتوا هستند. (۳)

هانری پوانکاره در اینجا می‌پرسد: آیا همه کتابهای ریاضی یعنی الف=الف؟ این همه کشفیات در ریاضیات و منطق چگونه توجیه می‌شود؟

آیر در پاسخ می‌گوید: این منوط است به محدودیت شعور ما، موجودی که شعورش بی‌نهایت قوی باشد هیچ علاقهای به منطق و ریاضیات نخواهد داشت و به یک نظر تمام آنچه در تعریفات مفروض است را می‌بیند، ولی شعور ما در هر لحظه جزء بسیار کوچکی از نتایج تعریفات را می‌تواند درک کند. (۴)

تحقیق‌پذیری و ملاک معنی‌داری

پوزیتیویستها، قضایای ترکیبی غیر تجربی را بی‌معنی و مهمل تلقی می‌کنند. به نظر آنها قضیه یا به تعبیر دقیقتر آیر، گزاره دو قسم است: الف- با

لازم می‌آید.

۵- ما تقدم و غیر تجربی‌اند، زیرا گزارشی از جهان خارج نمی‌دهند تا نیاز به تجربه باشد.

۶- به نظر پوزیتیویستها در قضایای تحلیلی در واقع موضوع و محمول مرادف‌ه‌اند، مانند کمال و چشم پزشکی. به نظر آیر، قضایای تحلیلی به نحوه‌های استعمال لغوی توجه ما را جلب می‌کنند.

برخی از ویژگیهای قضایای ترکیبی

۱- قبلی نیستند بلکه محصول تجربه‌اند.
۲- به همین دلیل قطعی نیستند.
۳- ابطال پذیرند.
۴- تحقیق پذیرند.
۵- هر نوع علم معرفتی متشکل از این گونه قضایا است.

ریاضیات نقطه اختلاف بین کانت و پوزیتیویسم است. پوزیتیویستها بر خلاف کانت که قضایای ریاضی را ترکیبی ما تقدم دانسته‌اند ریاضیات را تحلیلی می‌دانند. قضایای ریاضی از طرفی یقینی و ابطال ناپذیرند و از طرف دیگر از راه تجربه حاصل نمی‌شوند.

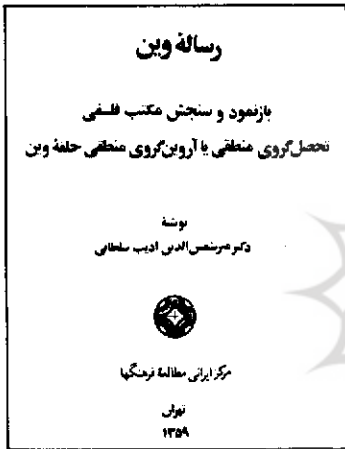
پس یا باید تسلیم اصالت عقل شد که به معرفتی مستقل از تجربه باور دارد، چنانکه کانت کرده است. و یا باید یقینی بودن قضایای ریاضی را انکار کرد و آنها را نیز تجربی دانست و این راهی است که جان استوارت میل رفته است.

به نظر او قضایای ریاضی نیز ضروری نیستند، چون تجربه مفید ضرورت نیست. قضایای ریاضی محصول تجربیات ممتد ما در زندگی می‌باشند و به جهت تجربه

مقبولی بین علم و غیر علم و بی معنی و بامعنی محسوب گردد. مطابق این ملاک، بسیاری از قضایا در علوم بی معنی خواهند بود. از این رو تحقیق پذیری را به دو درجه تقسیم نمودند:

الف- تحقیق پذیری شدید - **Strong Verifiability**

ب- تحقیق پذیری خفیف - **Weak Verifiability**



ملاک معناداری را تحقیق پذیری خفیف دانستند که به موجب آن اگر احتمال صحت یک قضیه را بتوان بوسیله تجربه اثبات کرد، علمی و معنادار است. به عبارت دیگر قضیه وقتی معنادار است که تجربه در آن مدخلیت داشته باشد و آن را تأیید نماید و این همان اصل تأیید پذیری (**Confirmability**) است که از سوی آیر پیشنهاد شد.^(۶)

کارناپ، بین آزمون پذیری (**Testability**) و تأیید پذیری فرق می نهد. یک گزاره وقتی آزمون پذیر است که بدانیم چه رویه خاصی هست که تا حدی قبول یابد آن را ایجاب می کند. یک گزاره وقتی تأیید پذیر است که بدانیم چه نوع مشاهده ای آن را

معنی، ب- بی معنی یا شبه قضیه. گزاره یا قضیه بامعنی، یا تحلیلی است یا تجربی و جز این هر چه باشد بی معنا است، مانند قضایای متافیزیک. از این رو سخن از صدق و کذب قضایای متافیزیکی نابجا است، زیرا صدق و کذب فرع معنا داشتن قضیه است.

ملاک معنی داری چیست؟

آموزه اصلی پوزیتیویسم به تبع از ویتگنشتاین این است که معنای یک گزاره بوسیله روش تصدیق آن تعیین می شود. (۵) به نظر کارناپ یک گزاره وقتی معنا دارد که تحقیق پذیر (**Verifiable**) باشد. یک قضیه علمی نباید نسبت به مشاهدات شخص از خارج بی تفاوت باشد. اگر جمله ای تحلیلی نباشد و قابل تحقیق تجربی هم نباشد، فاقد معنی است. هر قضیه تالیفی باید پیوندی با تجربه داشته باشد، تا دارای معنی محصل معرفت بخش باشد.

قابلیت تحقیق دو گونه است:
 ۱- قابلیت تحقیق عملی و بالفعل.
 ۲- قابلیت تحقیق ذاتی و بالقوه.
 آنچه ملاک معناداری است قابلیت تحقیق بالقوه است. فی النملث اگر بگوییم «در قسمت نامرئی کره ماه کوه موجود است» سخن معناداری گفتم، هر چند امکان تحقیق بالفعل آن را نداشته باشیم.

مراد از تحقیق پذیری این است که یک گزاره علمی باید بتواند از راه تجربه اثبات گردد. از آنجا که بسیاری از قضایا در علوم، اثبات قطعی آنها ممکن نیست و اساساً اثبات قوانین کلی به وسیله تجربه امکان ندارد، این ملاک نتوانست حد فاصل

کانت نیز متافیزیک را مردود می‌دانست، اما نوکانتیان آن را به شناخت شناسی محدود می‌کردند ولی پوزیتیویسم مطابق اصل تحقیق حتی این مقدار امتیاز به فلسفه نمی‌دهد. شناخت شناسی تا آنجا که محتوایی داشته باشد مربوط به روانشناسی تجربی است که از فلسفه بیگانه است.

کارناپ می‌گوید: اگر چیزی بخواهد علی‌الصول فراتر از تجربه ممکن قرار داشته باشد نه می‌تواند به زبان آید، نه اندیشیده شود و نه حتی خواسته یا پرسیده شود، چه در قلمرو متافیزیک و چه بیرون از آن.^(۹)

منشأ متافیزیک

به نظر کارناپ، متافیزیک ریشه در اساطیر دارد و محتوای اساطیری در پس‌پشتاین متافیزیک که همواره جامه عوض می‌کند قابل تشخیص است. شاید متافیزیک را بتوان جانشین الهیات تلقی کرد که به سطح سیستماتیک رسیده است. افسانه‌ای است که محتوای نظری می‌گیرد، در حالی که چنین محتوایی در کار نیست، اگر متافیزیسینها قریحه هنری داشته باشند می‌توانند مافی‌الضمیر خود را با پدید آوردن اثر هنری بیان کنند. آنها موزیسینهایی هستند که مهارت موسیقی ندارند به جایش به کار تئوریک می‌پردازند و این دو حوزه علم و هنر را به هم خلط می‌کنند.^(۱۰)

یکی از موجبات متافیزیک خلط احکام زبان و جملات با واقعیت است. مثلاً وقتی دکارت می‌گوید: «می‌اندیشم پس هستم»، در اینجا وجود را که در گزاره

تأیید می‌کند، حتی اگر رویه یا طریقه بدست آوردن آن شاهد را ندانیم. کارناپ چهار معیار برای معناداری قائل است: آزمون‌پذیری کامل، تأییدپذیری کامل، درجایی از آزمون‌پذیری، در جایی از تأییدپذیری.^(۷)

الهیات و مابعدالطبیعه

چون قضایای متافیزیک تحقیق‌پذیر یا تأیید‌پذیر از راه تجربه نیستند و در عین حال تحلیلی هم نیستند، بی‌معنا و مهمل و شبه‌قضیه‌اند. هر قضیه معنادار یا باید ضروری‌الصدق باشد، یا راه تحقیق آن مشخص باشد و این در متافیزیک نیست. بنابراین نزاع‌های فلسفی و مشاجرات مابعدالطبیعی عبث و بی‌حاصل است و آراء متقابل به یک اندازه مهمل‌اند. ایدآلیسم و رئالیسم، اصالت روح و اصالت ماده و غیره در بی‌معنایی یکسانند چون راه دآوری در این قضایا مسدود است، نفی و اثبات به یک اندازه غیر موجه است.

متافیزیک، یک نظام قیاسی است و اساساً هر نوع نظام قیاسی نادرست است. آیر می‌گوید مبادی یک نظام قیاسی یا معلوم‌متکرر و قضایای تحلیلی‌اند که در این صورت از انباشته شدن آنها چیزی افزوده نمی‌شود و معلوم تازه‌ای بدست نمی‌آید، و یا آن مبادی تجربی و استقرائی‌اند که آن هم چیزی بیش از محتوای خود ندارند و معلوم تازه از آن زاییده نمی‌شود و به گفته هیوم هیچ حادثه واحدی به طور ذاتی اشاره به واقعه دیگری ندارد. در نتیجه هرگونه تلاش برای بنای نظام قیاسی بر پایه داده‌های بلا واسطه محکوم به ناکامی است.^(۱۱)

حقیقت.

- برگرداندن جملات زبان معمولی به صورت منطقی آنها.

- روشن ساختن فرض‌های قبلی علم و تحلیل روش علمی نیز به عهده فلسفه است.

- وحدت دادن به شناخت‌ها و ایجاد یگانگی بین آنها و ارائه زبان مشترکی برای علوم.

- چنین فلسفهای فلسفه علمی است که در مقابل متافیزیک قرار دارد.

- قضایای این فلسفه برخی تحلیلی و برخی تجربی و متعلق به فرا منطقی‌اند.

اخلاق و ارزشها

احکام دستوری، مثل اخلاق و ذوقیات، مانند زیبا شناسی، احکام انشائی هستند، نه اخباری، لذا از واقع خبر نمی‌دهند و صدق و کذب بر نمی‌دارند. به نظر برخی از پوزیتیویست‌ها این قضایا نیز بی‌معنی هستند.

برخی دیگر می‌گویند: این گونه اظهارات، برای بیان احساسات و عواطف بکار می‌روند، همینطور گاهی برای برانگیختن احساسات و تحریک به عمل نیز استعمال می‌شوند.

اظهار یک احساس خوشایند، یا ناخوشایند، گاهی به صورت یک حرکت یا عمل، و نیز گاهی به صورت لفظ، یا جمله انجام می‌گیرد و در هر حال ما بازاء واقعی و معنای محصل واصلی ندارد. (۱۲)

اشاره به برخی انتقادات بر پوزیتیویسم

۱- اصل تحقیق‌پذیری، نه یک قضیه تجربی است، نه تحلیلی، بنابراین این مطابق

محمول است و منطقیاً محمول نیست محمول پنداشته، در حالی که وجود جز به عنوان رابط موقعیت دیگری از نظر منطقی ندارد.

جملاتی که متشکل از مبتدا و خبرند، همانطور که محمول حاکی از یک وصف عینی است، متافیزیسین می‌پندارد. برای موضوع نیز باید یک ما بازائی به نام ذات وجود خارجی داشته باشد.

هایدگر برای «هیچ» به دنبال ما بازاء می‌گردد و می‌گوید: «هیچ» اسمی است که مسمای آن امر بسیار مرموزی است. برای این امر موهوم، احکام موهومی صادر می‌کند، مثل هیچ می‌هیچد، اضطراب پرده از رخسار هیچ بر می‌گیرد. نشناختن مرز زبان و حقیقت و خلط اینها منشأ صدور این گونه احکام بی‌معنای متافیزیکی است. عیب این گزاره‌ها در نحو منطقی زبان است هر چند به لحاظ گرامری درست باشند. (۱۱)

نقش فلسفه از دیدگاه پوزیتیویسم

پوزیتیویسم وظیفهای که برای فلسفه قائل است بیان گزاره مثبت یا نظریه یا نظام نیست بلکه وظائف دیگری قائل است که اشاره می‌شود:

- فلسفه صحیح، روش تحلیل منطقی است. کار فلسفه نقد است.

- نشان دهد که قضیه مورد سؤال تناقض نیست. یعنی وظیفه فلسفه حل مسائل نیست بلکه معنی کردن آنها است.

- بیان ملاک صدق قضایا و ملاک معناداری (اصل تحقیق)

- تعریف کردن الفاظ، چنانکه بسیاری از قضایای فلسفه کهن تعاریف است مثل عدد چیست؟ ماده چیست؟ لیکن آنچه موجه است تعریف لفظی است، نه بیان ماهیت و

اصول عقلی راهی برای اعتبار قوانین تجربی باقی نمی‌ماند، حتی اگر برای علوم تجربی تنها ارزش احتمالی قائل باشیم.

۵- بسیاری از مفاهیمی که در علوم - اعم از علوم طبیعی و انسانی - بکار می‌روند محسوس و محصول مشاهده نیستند، اگر آنها را بی‌معنی بدانیم چیزی به نام علم نخواهیم داشت.

۶- اگر تأیید پذیری تجربی را ملاک علمی بودن و معنادار بودن بدانیم، بسیاری از قضایای متافیزیکی نیز معنادار و علمی خواهند بود. فی‌المثل تأییدپذیری اصل علیت یا وجود خالق حکیم و دیگر مفاهیم متافیزیکی از طریق تجربه بسیار روشن است.

پس اگر تحقیق‌پذیری را ملاک معناداری و علمی بودن بدانیم جامع نیست. زیرا بسیاری از قوانین علمی قابل اثبات قطعی نیستند و کلیت جمیع قوانین هم تحقیق‌پذیر نیست، و اگر به تأییدپذیری بسنده کنیم، مانع نیست و شامل بعضی از احکام متافیزیکی هم می‌شود. بنابراین نه ملاکی برای معناداری می‌ماند و نه مائزی بین علم و غیر علم.

۷- اصل تحقیق‌پذیری به عنوان یک ملاک و یک روش در علوم تجربی چون متکی به استقراء است. منطقی‌ناتمام است و مؤدی به نتیجه معتبر نمی‌شود. به علاوه روش عالمان را نیز در تحقیقات علمی تصویر نمی‌کند. قوانین و تئوریها و کشفیات علمی از طریق مشاهدات بدست نیامده‌اند. تئوری‌های قبلی است که مشاهده را معنا می‌کند.

کشفیات علمی مدیون حدس و الهام

ملاک معناداری در پوزیتیویسم، بساید بی‌معنی و مهمل باشد. اگر دارای معنا باشد، معلوم می‌شود حوزه معناداری وسیع‌تر از آن چیزی است که اصل تحقیق ارائه می‌دهد.

۲- به چه دلیل معناداری یک قضیه منوط به تحقیق‌پذیری آن است و معنی یک گزاره آن چیزی است که با شنیدن آن به ذهن می‌آید. آنچه به ذهن می‌آید ممکن است علم به صدق یا کذب آن داشته باشیم و ممکن است در صدق و کذب آن شک باشیم. بنابر این حتی قضیه‌ای که راهی برای تعیین صدق و کذب آن نداریم معنادار است و معنای آن را نیز می‌فهمیم، لیکن تصدیق ایجابی یا سلبی در مورد آن نمی‌کنیم. قابل تحقیق بودن یا نبودن مفاد یک گزاره فرع معناداری آن است، نه بالعکس.

۳- اگر قضایای متافیزیکی و غیر تجربی مهمل باشند پوزیتیویسم منطقی تماماً مهمل خواهد بود. زیرا دعاوی پوزیتیویسم نه قضایای تحلیلی‌اند، چرا که در این صورت پوزیتیویسم تبدیل به فرهنگ لغت جدیدی خواهد شد که واضعانش خود پوزیتیویست‌ها هستند، زیرا آنها برای قضایای تحلیلی بیش از این شانی قائل نیستند، و نه قضایای تجربی، مسلماً پوزیتیویسم منطقی، فیزیک یا شیمی یا علم تجربی دیگر نیست. بنابر این با متافیزیک سرنوشت واحدی خواهد داشت. بلکه قبل از ابطال متافیزیک خود را باطل خواهد نمود.

۴- اعتبار تجربه و مبنای علوم طبیعی امور غیر تجربی و متافیزیکی است. با انکار

و فراست است نه حاصل مشاهدات.

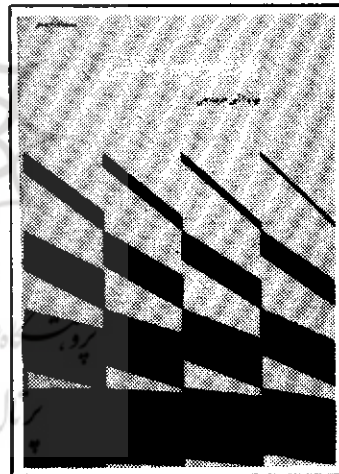
پاسخ آیر در اینجا مضحک است، او می گوید اگر عقل کلی باشد که علم بی نهایت دارد همه اینها برای او تکرر معلومند. چرا به فرض یک شعور نامحدود ناچارند؟ آیا جز این است که علم و دانائی او بیشتر است؟ پس دانستن قضایای ریاضی و منطق، علم و دانائی است. والا برای دانستن تکرر معلومها بین شعور محدود و نامحدود فرقی نیست. به علاوه چنین شعور نامحدودی چنانکه علاقهای به ریاضیات و منطق ندارد، البته به آموزش علوم تجربی هم علاقهای ندارد.

۹- راز قطعیت منطق و ریاضیات چیست، پوزیتیویسم در اینجا بدون اینکه خود را تسلیم اصالت عقل کند و یا منکر این ضرورت شود حل معما را در تحلیلی بودن می یابد. در اینجا بد نیست بپرسیم چرا وقتی که قضیه تحلیلی باشد ضروری است؟ جواب خواهند گفت: چون حمل شیء بر نفس است و سلب شیء از خود تناقض است، تناقض محال است و حمل شیء بر نفس ضروری است. حال چه ضرورت حمل شیء بر نفس را مستند به امتناع تناقض کنیم و چه امتناع تناقض را

از ضرورت حمل شیئی بر نفس استنتاج کنیم یا هر یک از این دو را اصلی مستقل محسوب کنیم، در هر سه حالت تن به اصالت عقل داده ایم، و به هر حال قضیه های را بدون اینکه کمترین استنادی به تجربه داشته باشد پذیرفته ایم.

گاهی می گویند: قضیه تحلیلی محتوایی ندارد و ضرورتش ناشی از این امر است، لیکن این گونه راه حل دادن ناشیانه ترین شیوه فرار از پاسخ صحیح دادن است، از

۸- قضایای تحلیلی برغم پندار پوزیتیویسم بی محتوا نیستند و دانش به بار می آورند. همه قضایای تحلیلی مانند الف= الف نیستند. حمل ذات و اجزاء ذات بر ذات تحلیلی است. ممکن است تصویری که شخص از موضوع دارد مبهم باشد و موضوع را با علایمی خارج از ذات می شناسد، لذا وقتی برایش تعریف می شود معرفت جدید پیدا می کند. یا ممکن است یکی از اجزاء ذاتی موضوع را بشناسد، جزء دیگر که مجهول است محمول واقع می شود و شناخت، توسعه می یابد.



اگر ریاضیات و منطق را تحلیلی بدانیم چنانکه پوزیتیویستها بر این مصرند، مطلب وضوح بیشتری پیدا می کند.

آیا دانشی که یک ریاضیدان یا منطق دان دارد کم ارج تر از دانش یک شیمی دان است؟ آیا ریاضیدانان و منطق دانان جز تکرار معلوم و توتولوژی های بی حاصل چیزی در کف ندارند؟ و به قول پوانکاره تمام اکتشافات ریاضی یعنی الف=الف؟

یادداشتها:

- ۱- زبان، حقیقت و منطق، آیر، ترجمه منوچهر بزرگهر، ص ۱۲.
- ۲- رک: تمهیدات، ایمانوئل کانت، ترجمه دکتر غلامعلی حدادعادل، نشر دانشگاهی، پیشگفتار، بند ۲.
- ۳- زبان، حقیقت و منطق، ص ۹۱.
- ۴- همان مأخذ، ص ۶۰۵.
- ۵- رساله وین، دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، ص ۷۴.
- ۶- زبان، حقیقت و منطق، ص ۲۴-۲۱.
- ۷- پوزیتیویسم منطقی، بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۳۰.
- ۸- زبان، حقیقت و منطق، ص ۴۰-۳۷.
- ۹- پوزیتیویسم منطقی، ص ۴۷.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۵۱-۵۰.
- ۱۱- زبان، حقیقت و منطق، ص ۳۲-۳۰.
- ۱۲- رک: همان مأخذ، بخش نقد اخلاق.
- ۱۳- برای توضیح بیشتر رک: مقالات «علم حضوری» در مجله رشد، معارف اسلامی، سال دوم، شماره‌های ۵ و ۶ به بعد، از همین قلم.

بی‌محتوایی هر چه که در بیاید ضرورت و قطعیت در نمی‌آید.

۱۰- پس از آنکه معلوم شد قضایای تحلیلی مفید و دارای محتوا می‌باشند، می‌توانیم طریقه تأسیس متافیزیک را براساس یک نظام قیاسی تبیین کنیم. با استفاده از قضایای تحلیلی و اصول منطق صوری به علاوه شهود درونی و یافته‌های حضوری می‌توانیم این نظام قیاسی را تأسیس کنیم. قیاسات متشکل از بدیهیات و مشهودات اولیه هر چند ساده و بدیهی به نظر برسند لیکن با ترکیبات متوالی این مبادی، معلومات نوینی فراچنگ خواهد آمد. (۱۳) به علاوه عمده مسائل متافیزیکی دائر بین نفی و اثباتند، اگر یکی از دو طرف قضیه به تناقض بیانجامد از طریق تحلیل، صدق طرف مقابل بدست می‌آید.

